

بروی نماز گذارد و در تقوی فرود آمد و فرمود که هذا رجل من
اهل البيت **واذا بجمل آنست** که این عباس رضی الله عنه گفته
است که چون رسول صلی الله علیه و سلم روز غدیر بکلمه شوقیه شد
مسلمانان تشنه شدند و هیچ جا آب نبود رسول صلی الله علیه و سلم
در حین فرود آمدن گفت که با جی از مسلمانان بطلبان جا
رود و مشکها ببرند و از آن جا آب کند و بیارند که رسول
صالحی شود و بر ابراهیم رومی بر خاست و گفت من بروم یا رسول
الله رسول صلی الله علیه و سلم و بر ابا جی از ستمایان روان کرد
سکنه بن الاکوع رضی الله عنه گوید که من بایشان بودم چون نزدیک
آن جا رسیدیم ابی درختان بود از آن درختان آواز شنیدیم
و حرکات بسیار دیدیم و آتشهای فروخته بی آنک میزدند
دیدیم ترس بر ما مستولی شد نتوانستیم که از آن درختان بگرییم
به پیش رسول صلی الله علیه و سلم باز گشتیم فرمود که آن جماعتی از جی
بوده اند که شما ترسانیند اند اگر شما می رفتید شما را فرموده بودم
بیچ گزندی بشما نمی رسد دیگری چون آنرا شنید بر خاست که
بروم یا رسول الله وی نیز با آن جماعت شتایان رفت ایشانرا
نیز همان حال پیش آمد به پیش رسول صلی الله علیه و سلم باز گشتند
صلی الله علیه و سلم بایشان گفت اگر چه شما را فرموده بودم
بی رفتید بیچ گزونی بشما نمی رسد و تشنگی بر اهل بیت

غلبه کرد

غلبه کرد رسول صلی الله علیه و سلم علی را رضی الله عنه طلب کرد و فرمود
که با این جماعت ستمایان بروید و از آن جا آب بگیرید سکنه
بن الاکوع رضی الله عنه گوید که بیرون آمدم و مشکها بردوش
و شمشیرها در دست و علی رضی الله عنه در پیشش میرفت و این
دو چیز با خودی گفتم آنقدر با لرزان آمیلا **عن غزف جی**
انظر لیت تمویلا و او وقت نیز آنها تقویلا **و قوت مع**
عزفنا الطبول تا رسیدیم بآن محل که آن آوازها و حرکات پیدا
آمد و هجوم بر ما مستولی شد با خودی گفتم که علی نیز چون آن دو
کس باز خواهد گشت وی روی ما کرد و گفت قدم بر قدم من
نمید و از آنچه به بینید مترسید که گزندی بشما نخواهد رسید چون
بیمان درختان در آمدم آتشهای عظیم افروختن گرفت بی آنکه
همید باشد و سرهای بریده بی بدن پیدا آمد و آوازهای هونک
می کردند چنانکه هوشی از ما برفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
بر آن سرهای گزشت وی گفت در عقب من بیاید و از چپ و راست
مخکری که بیچ باک نیست در عقب و بی رفتیم تا بان جا رسیدیم
یک دلو داشتیم بر آن بن مالک رضی الله عنه یک دلو یا دود لو آب
کشید ریمان بگشت و دلو در پاه افتاد و از آن جا آواز
فند و تهنیه بر آمد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گشت که
برود و از لشکرها دلو بیارند اصحاب گفتند بیچ کنی اطاعت